

نوشته: گریگوری فلانگان*

برگردان به فارسی: عباس ایمانی

وکیل پایه یک دادگستری

مهندسی جرم**

چرا این همه جرم وجود دارد؟ زیرا حجم قوانین بسیار است. البته قوانین درست و منصفانه از حقوق طبیعی حمایت می‌کنند و نقض آنها جرم است؛ اما قوانین طبیعی زیاد نیستند، در حالی که قواعد سیاسی بسیاری وجود دارد که به غلط «قانون» نامیده می‌شوند؛ همچنین بسیاری از اعمال که در واقع تجسم حقوق فردی مردم است، به عنوان جرم مطرح می‌شود.

دولت، قوانینی وضع می‌کند که نادرست است و در واقع با مجازات آنچه فقط جلوه طبیعی حقوق فردی است به تولید جرم دامن می‌زند. دلیل وجود این همه جرم - با همان معنای کذایی - این است که پلیس - دولت از هر فردی که به خواهد آزادانه زندگی کند، یک مجرم به معنای واقعی کلمه می‌سازد. کمتر کاری وجود دارد که شما با انجام دادنش، قانونی را نشکسته باشید. شما نمی‌توانید هر آنچه را که دوست دارید مصرف کنید، نوع اعمال جنسی خود را نمی‌توانید بدون اجازه دولت و آزادانه انتخاب کنید. نمی‌توانید کارتان را آن طور که می‌خواهید و مطابق با شرایط خود اداره کنید. در بعضی جاها حتی نمی‌توانید خانه‌تان را طوری که می‌خواهید بسازید و تزئین کنید.

فهرست ممنوعیت‌ها پایان‌ناپذیر است، زیرا تقریباً برای انجام دادن هر کاری یا باید جواز گرفت یا قانون و آیین‌نامه‌های مربوط را اجرا کرد. مشاغل، به طور معمول در

#- Gregry Flanagan - Libertocracy Association, April, 11, 2002

##- Engineering Crime

معرض سرپیچی از قوانین و آیین‌نامه‌های بسیاری قرار دارند. و به همین دلیل در سال ده‌ها میلیارد دلار هزینه می‌شود تا این مشاغل با قوانین و آیین‌نامه‌هایی که مرتب هم تغییر می‌کنند در تعارض نباشند.

در ابتدای تشکیل ایالات متحده آمریکا، تنها چند صد قانون وجود داشت، ولی در حال حاضر ده‌ها هزار قانون کیفری صدها هزار قانون و آیین‌نامه‌های فدرالی، ایالتی، و محلی وجود دارد. مستبدان سیاسی نیز، مدام در اندیشه ایجاد قوانین و محدودیت‌های جدید هستند تا بر سر قوانین موجود انبار کنند، یا قوانین و محدودیت‌های موجود را گسترده‌تر و پیچیده‌تر کنند، و یا به امید رفع و رجوع آشفتگی‌های حاصل از قوانین قبلی، در صددند که قوانین جدیدی به وجود بیاورند.

جماعت سیاستمدار،* به عمد جرم را طراحی و اجرا می‌کند تا ربودن مال افراد را از راه گرفتن مالیات توجیه کند، و برای حل و فصل «معضل جرم» که خودشان به وجود آورده‌اند، نیروی بیش‌تری را استخدام کنند. معضلی که به واقع آنها باید حل و فصل‌اش کنند، این است که چگونه جلوی زندگی آزاد مردم را بگیرند. وقتی مشکل جرم واقع بینانه بررسی می‌شود در می‌یابیم که جرم واقعی، همان تضييع حقوق مسلم افراد است. این رند** می‌نویسد: «هیچ راهی برای حکومت کردن بر انسان‌های بی‌گناه وجود ندارد. تنها نیروی هر حکومت، قدرت بر انداختن مجرمان است. حال که به اندازه کافی مجرم وجود ندارد، می‌توانی جرم تراشی کنی و مجرمان مورد نیاز را بسازی. بدین سان، کارهای بسیاری را جرم می‌انگاری، طوری که زندگی کردن بدون شکستن قوانین برای افراد اجتماع غیرممکن شود... فقط قوانینی را تصویب می‌کنی که نه می‌شود آنها را رعایت کرد، نه می‌توان آنها را به زور به اجرا در آورد، و به این ترتیب، یک ملت از قانون شکنان به وجود می‌آورد و بر اساس گناه و جرم مردم حکومت می‌کنید. این، همان نظام حکومت کردن است.***»

دولت جرم را تولید می‌کند، در حالی که در اساس جرمی وجود ندارد. دولت‌ها

#- Political mob

##- Ayn Rand

###- Atlas Shrugged - Ayn Rand. P.406

تعداد بی شماری جرم، جعل و جور می کنند. آنها از هر کاری که افراد در واقع حق انجام دادنش را دارند، از کارهایی که دوست دارند با بدن خودشان، خانه شان، و شغل شان انجام دهند، جرم دست و پا می کنند. گاه جرایمی ابداع می کنند که فی نفسه ناقض آزادی بیان است. و نیز با افزایش مقررات و محدودیت ها، جرایم جدیدی به جرگه بی شمار جرایم افزوده می شود. هر کاری که شما به انتخاب خود و مستقل از کنترل سیاسی انجام دهید، به احتمال زیاد جرم محسوب خواهد شد. دولت به راستی یک سازمان کیفری است، بدین معنا که بر ضد حقوق اساسی مردم مرتکب جرم می شود و نیز به این مفهوم که، دستگاهی است برای مهندسی جرم، به وجود آمده است تا شهروندان را تحت تسلط و اطاعت خود در آورد و جرم را بهانه ای سازد تا با تجاوز به اموال و حریم خلوت آدمیان، دیگر حقوق آنها را نیز پایمال کند. مردم به عنوان بردگان این سیستم، باید بیاموزند که پیش از ساختن خانه در زمین خودشان و یا انتخاب یک شغل، قوانین را بررسی کنند. شما برای انجام دادن هر کاری به مجوز دولت نیاز دارید. همه این اقدامات برای این است که مفهوم واقعی جرم جایگزین رفتاری شود که معنی سرپیچی از دستورات ارباب را دارد، پس تولید بیش از حد «قوانین» است که موجب این همه جرم گردیده است. اگر می خواهید نرخ جرم کاهش پیدا کند، باید از میزان قوانین و محدودیت هایی بکاهید که آزادی را «مجرمانه» تلقی می کنند. کار حاکمان ستمگر و سیری ناپذیر این بوده است که آزادی را «جرم» اعلام کرده اند.

نظام سیاسی با دام ها و تله هایی انباشته شده است که برای اسیر کردن طعمه ها و کشاندنشان به دادگاه طراحی می شود، که با این وضعیت، «شهروند مطیع قانون»^{**} باقی ماندن، برای هر کسی به راستی غیرممکن شده است.

آر. لی. رایتز^{**} شکوه سر می دهد که «شما برای انجام دادن تقریباً هر کاری باید مجوز داشته باشید»^{***} به این معنا که باید جایی، به یک بوروکرات مراجعه کنید و قبل از هر گونه اقدامی مجوز بگیرید؛ وگرنه یک «بزهکار» تلقی خواهید شد. اگر بخواهید با

#- Law - abiding citizen

##- R.Lee Wrights

###- I Am a Criminal - R.Lee Wrights. Rational Review.

ماشین‌تان به سرکار بروید، باید جوازی از دولت داشته باشید که نشان دهد مجاز به راندن یک وسیله نقلیه هستید. اگر بخواهید ساختمان منزلتان را بازسازی کنید، باید در مرکز شهر، در پی حاکم منتخب‌تان بدوید و لطف و مرحمتشان را گدایی کنید تا بتوانید یک پاسیو در خانه‌تان بسازید، یا زیرزمین نیمه کاره را تکمیل کنید. اگر بخواهید با پیدا کردن شغلی از خانواده‌تان حمایت کنید، بدون گرفتن شماره‌ای که مددکاران خیرخواه به شما داده‌اند، نمی‌توانید موفق شوید. تا به کی باید چنین فهرست‌هایی وجود داشته باشد؟ پیش از این که توجیه شوی که برای انجام دادن هر کاری باید مجوز بگیری، آیا بالاخره در جایی اشتباه نخواهی کرد و مجرم شناخته نخواهی شد؟ آیا با این کارهایی که شما را احاطه کرده است، ذره‌ای آرامش خواهی یافت تا آزادی را تجربه کنی؟ با هر قانون جدیدی که تصویب می‌شود، بخش کوچک دیگری از آزادی می‌میرد».

جرم برای دولت تجارت بزرگی است؛ چه، دولت شمشیر دو دمی است که از هر دو طرف درگیر در «قانون کیفری» (بزه‌کار و بزه‌دیده) قاهرانه درآمد حاصل می‌کند. دولت در اصل، سازمان مجرمانه‌ای است که با نقض حقوق طبیعی و مشروع افراد، جرم را نهادینه می‌کند و بدین سان بزه دیدگانی را به وجود می‌آورد که تاوان ناشی از جرم را متحمل می‌شوند. تمامی مجوزهایی که افراد با داشتن آنها مجاز می‌شوند کارهایی را انجام دهند که حق طبیعی آنهاست، فقط سرپوشی پیچیده و ماهرانه است برای پنهان داشتن مال ربایی‌های دولتی، که در عین حال دولت را توان می‌بخشد تا بدین وسیله بر افراد تحت تسلط خود کنترل هم داشته باشد. ناتوانی در رعایت تمامی این محدودیت‌های پیچیده و بی‌پایان، جریمه در پی دارد؛ ضمناً این محدودیت‌ها، وسیله‌ای هستند برای در آمد باجگیرانه دولت که شما را وادار می‌سازد، برای دور ماندن از نقض قوانین ساختگی‌ای که خود جرایمی هستند بر ضد حقوق طبیعی شما، تاوان پردازید. دولت از معدود مجرمان واقعی‌ای که دستگیر می‌کند نیز، جریمه می‌گیرد. به این ترتیب، پولی را که حق واقعی بزه‌دیدگان است، تصاحب می‌کند و اینان را از آن نوع سیستم عادلانه و مشروع که محکومان را به پرداخت خسارت به قربانیانشان وادار می‌کند، محروم می‌سازد.

موتور فاسد تولید جرم همچنان رشد می‌کند، زیرا خواست دولت این است که مدام

قانونگذارانی را برای ساختن قوانین و محدودیت‌های جدید بکار گیرد؛ به طوری که وکلا و حقوقدانان، مأموران دولت و پلیس، با ابداع راه‌های جدید تبدیل مردم به «مجرمین» و برای پیدا کردن منابع جدید درآمد تحقیق و تلاش می‌کنند. هر قانون و محدودیت جدیدی، تهدیدی بر آزادی انسان‌هاست.

اکنون بیش از ۵۶ هزار صفحه قانون فدرال* و بیش از ۱۳۴ هزار صفحه مقررات فدرال** در آمریکا وجود دارد (بدون احتساب صدها هزار قوانین شهری و ایالتی). با وجود این همه قانون، می‌توان تضمین کرد که هر انسانی با داشتن سنّ قانونی، حتماً زمانی قانونی را خواهد شکست. این موضوع به حاکمان اجازه می‌دهد که به هر دلیلی برضد هر شهروندی وارد عمل شوند.

اگر آنها بخواهند کسی را به عنوان خطا کار و مجرم دستگیر کنند، کافی است که به یک مورد قانونی تخصّصی که شخص مورد نظر ندانسته یا نتوانسته رعایت کند، دست بیاورند. پلیس می‌تواند تقریباً از هر بهانه‌ای برای توقیف و ترحیب اشخاص استفاده کند؛ و اگر اراده کنند که زندگی اجتماعی و فردی شما را مختل کنند، تعقیب‌تان می‌کنند تا دامی برایتان بگسترانند که به دستگیری شما منجر شود. اگر احیاناً مقررات پیچیده مربوط به نگهداری از بچه‌ها را رعایت نکنید، دولت می‌تواند فرزندان‌تان را از شما بگیرد. ایالت کالیفرنیا سعی دارد که والدین را به این بهانه که فرم‌های لازم را پر نمی‌کنند، از حق آموزش فرزندان‌شان در منزل محروم کند؛ در حالی که مردم می‌گویند همه مراحل مورد نیاز در این زمینه را طی کرده‌اند. یکی از آشکارترین نمونه‌هایی که نشان می‌دهد چرا اطاعت از قوانین ساختگی دولت تقریباً غیرممکن است مورد آقای جان توبرن (John thoburn) مالک زمین‌های گلف است. او را وادار کردند ۱۳۵ هزار دلار برای کاشت درختانی که طبق قوانین ناحیه‌ای، مجوز دارند، هزینه کند. سپس دستور دادند که محدوده زمینش را از تمام املاک خانوادگی‌اش جدا کنند و تپه‌ای با ارتفاع

* - قانون فدرال (حکومت مرکزی)، قوانین مصوب کنگره آمریکا، بر مبنای اختیاراتی است که از قانون اساسی گرفته شده است. (مترجم) "Federal code"

** - مقررات فدرال آمریکا، نظامات و مجموعه مقررات سراسری آمریکا را گویند. (مترجم) "Federal Regulations"

نامشخص در آن بنا کند. وقتی که او دستور مذکور را نپذیرفت، گانگسترهای سیاسی زندانی اش کردند. می دانید اصل قضیه چه بود؟ حاکمان استان، یک زمین گلف را در آن نزدیکی اداره می کردند که رقیب زمین های گلف آقای توپرن بود، و در نتیجه، قانون این توانایی را به آنها داد که رقیب شان را از دور رقابت تجارتي خارج کنند.

البته قانون به طور یکسان در مورد حاکمان و شهروندان اجرا نمی شود. طبقه حاکم می تواند به راحتی مرتکب قتل و دزدی شود، زیرا مراحل لازم به دست افسران دولتي منتخب خودشان پی گیری می شود و می توانند قتل و سرقت را، در مواردی خاص قانونی اعلام کنند. اخذ مالیات، به زور سلاح قانون، وسیله و روشی می شود برای جمع آوری درآمد و انباشت ثروت دولت. قتل عام ترورستی ناشی از جنگ نام حفاظت از صلح به خود می گیرد. جرمه و مصادره پذیرفته شده در قانون، به پلیس اجازه می دهد که فقط بر اساس داشتن سوء ظن، از هر کسی و به هر دلیل مالی بر باید. این کار از هر نظر مخالف و مغایر با قانون اساسی است و حتی نقض قوانینی است که خود حکام موجد آن بوده اند، لیکن چون قدرتی که تفنگ ها را نشانه می گیرد و تصمیم می گیرد که چه چیز قانونی است و چه چیز نیست، خودشان هستند، پس آنها می توانند رفتارهای متناقض داشته باشند: هم قانون بنویسند و هم آن را نقض کنند؛ زیرا، تصویب کننده، اجرا کننده و ضامن اجرا و... خودشان هستند! این پذیرش نسنجیده و کورکورانه، ملال انگیز و مهلک است. هر ساله پلیس صدها نفر مظنون غیر مسلح را در ایالات متحده آمریکا به قتل می رساند. ولی انتخاب و گرد هم آوردن هیأت منصفه برای محاکمه یا محکوم کردن یک پلیس، کار بسیار دشواری است؛ حتی در حالتی که غیر قانونی بودن قتل مسلم باشد، پلیس حتی می تواند از کودکان سوء استفاده جنسی کند و تحت تعقیب قرار نگیرد؛ مانند موردی که در «نوادا»^{۱۱} اتفاق افتاد.

در جامعه ای که بسیاری از مردمش از قوانین طبیعی و مشروع خود غافلند و می توان فریشان داد و به اطاعت از قوانین ناعادلانه و ادارشان کرد، اجرای عدالت ممکن نیست.

• نقل قول‌ها:

«ما فراموش می‌کنیم که قوانین قبل از منسوخ شدن، عموماً تأثیرات کم و بیش شرارت باری داشته‌اند؛ بعضی از آنها برای چند سال، بعضی ده‌ها سال، و بعضی دیگر برای قرن‌ها. نظر خود را دربارهٔ قانون بد از تردید وارهان و آن را به طور قطعی عاملی بدان که در زندگی مردم تأثیر می‌گذارد، آن‌گاه خواهی دید که قانون یعنی رنج بسیار، بیماری بسیار، و نیز بسیاری مرگ و تلفات؛ به عنوان مثال، دور باطلی از آیین دادرسی قانونی را که یا تصویب شده و یا اجرای آن مجاز تلقی گردیده، می‌توان نام برد که وجود مدعیان، هزینه‌ها، تأخیرها و شکست‌های بسیاری در پی دارد. این قوانین متضمن چه آثاری هستند؟ نتیجه آنها غالباً بیماری، از دست دادن پول، بدبختی خانواده و اطرافیان، و فقر همه فرزندان در زمینه تغذیه و پوشاک است.

بدبختی‌هایی که تیره روزی‌های بعدی در پی دارند. به این بدبختی‌ها، تعداد بی‌شمار افرادی اضافه می‌شوند که فاقد امکانات یا جرأت لازم برای اقامه دعوی هستند، در نتیجه به تقلب و حيله سازی دیگران تن در داده و ضعیف مانده‌اند؛ و به همین قیاس، باید رنج‌های جسمی و روحی ای را که از پی اتفاقات مذکور خواهد آمد، تحمل کنند. حتی بیان ساده این مطلب که قانون نقش بازدارنده دارد، بدین معناست که قانون حتی در موارد غیر ضروری و بی‌فایده، موجب اتلاف وقت، دردهای مضاعف و دغدغه‌های اضافی می‌گردد؛ و این امر برای مردمی که بیش از توانشان معضلات فراوان و دغدغه‌های زندگی را بر دوش می‌کشند، و آلام و دردهای مستقیم و غیر مستقیم از هر طرف بر آنان تحمیل می‌شود، موجب از دست رفتن سلامتی می‌گردد.

بنابراین، از آن جا که قانون‌نگزاری نادرست در نهایت به زندگی بشر آسیب می‌رساند^{۳۳}، خود قضاوت کنید که میزان نهایی پریشانی‌های روحی و فکری، رنج‌های جسمانی، و مرگ و میری که هزاران مورد از قوانین لغو شدهٔ پارلمان به وجود آورده

۳۳ سعدی، حدود هفتصد سال پیش در این باره داد سخن داده است:

تسو را می‌برد تا به دوزخ دهد	مدبّر که قسانون بد می‌نهد
مدبّر سخوانش که مدبّر کس است.	مگو ملک را اینس مدبّر بس است
	(بوستان سعدی، ابیات ۱۶۲۰ و ۱۶۲۱) - م.

است، چه قدر باید باشد! این موضوع کاملاً نشان دهنده این واقعیت است که قانونگزاری هدایت نشده و بدون آگاهی لازم و کافی از اطلاعات مربوط به موضوع قانون موجب بروز زیان‌های بسیار بزرگ می‌شود» - نقل از: هربرت اسپنسر، انسان در مقابل دولت.*

«وقتی که قانون از وظایف اصلی خود در عمل تجاوز کند، در این صورت کارکرد قانون نه فقط در برخی موارد غیر منطقی و محل تردید است، بلکه فراتر از این رفته و در جهت استفاده شده که حالت عادلانه و واقعی خود را زایل کرده است: در جهت از بین بردن عدالتی که قرار بوده از آن حفاظت کند، به کار گرفته شده است؛ و برای محدود کردن و از بین بردن حقوقی به کار رفته که رعایت و محترم داشتن آنها هدف اصلی اش بوده است.

قانون، قدرت و نیروی اجتماعی را در اختیار افرادی بی ملاحظه نسبت به نیک و بد جامعه، قرار داده است که بدون احساس خطر، آروزیشان بهره‌کشی از افراد و سوءاستفاده از آزادی و دارایی دیگران است. قانون، چپاول دیگران را به یک حق، برای گروهی خاص، تبدیل کرده است برای این که از آن حمایت کنند. قانون، دفاع مشروع مردم از حقوق خود در مقابل دولت را به یک جرم تبدیل کرده است برای این که بتواند این نوع دفاع را کیفر دهد.» - نقل از: فردریک باستیه قانون**.

«تمام هدف سیاست عملی این است که توده مردم را در حالت آماده باش نگه دارد - و بنابراین به بهانه رسیدن به امنیت هیاهو کند - چگونه؟ به وسیله در خطر افکندن امنیت با مجموعه بی‌پایانی از جنّ و لولوهایی*** که همه آنها موجودات خیالی هستند.» - نقل از: اچ. ال. منکن****.

«دولت هر چه بیش‌تر قانون وضع کند، فاسدتر است.» - تاکیتوس*****

«می‌خواهم بگویم که هیچ راهی برای آرام و مطیع کردن مردم وجود ندارد،... مگر

#- Herbert Spencer. the man VS the state

##- Frederic Bastiat, the Law

###- hobgoblins

####- H.L.Mencken

#####- Tacitus

شیوه جرم سازی؛ با آن چیزی که خود مردم به عنوان جرم و گناه پذیرفته‌اند. اگر کسی تنها یک بار سکه ده بستنی دزدیده باشد، شما می‌توانید کیفر جرم سرقت از بانک را به او تحمیل کنید و او نیز خواهد پذیرفت و او هر نوع فلاکت را تحمل خواهد کرد و احساس خواهد کرد که لیاقت وی بیش از این نیست. اگر به اندازه کافی در جهان جرم وجود نداشته باشد، باید آن را ابداع کنیم. چنانچه به فردی پیاموزیم که نگاه کردن به گل‌های بهاری گناه است و او باور کند و سپس آن کار را انجام دهد، در این صورت می‌توانیم هر بلایی که بخواهیم بر سر او بیاوریم. او از خودش دفاع نخواهد کرد، چون احساس خواهد کرد که ارزشش را ندارد. او، برای دفاع از خود، نخواهد جنگید. اما خدا ما را از شر انسانی که همه چیز را فقط با معیارهای خودش می‌بیند نجات دهد؛ از دست انسانی که وجدانی آسوده دارد - او کسی است که بر ما غلبه خواهد یافت...» - این رند، اطلس مفاهیم، صفحه ۵۰۸.*

